

از هر یک پنج درم سو بزدانند بیرون کرده ده درم اسطوخودوس پرسیاوشان باد بچوب  
 و شاستریج و سورنجان نمیکوفته از هر یک ده درم آلو بخارا و عناب سیستان پانزده عدد  
 همه با چوبشند و صاف کنند مغز فلووس ان حل کرده و صاف نموده و درم ریخ با دام اضاف نمایند و حکیم  
 اختیار کنند و جمع الو که یعنی سبوی چون از خون باشد علامت شکر می موضع در دو سرخی چشم یا سایر  
 علامات خون رباعی از در مرون کسیکه گردید بیرون اگر در بدنش خون بود از حد فزون و از راه مداوا  
 تو صحت یابد اگر در می چوب بقصد صافش را نمون و سعی صافش علاج دوم الحرم است هم در علاج و جمع الو  
 چون از بلغم باشد علامت شکر سبوی و اگر انی مرون و زیاد شدن در رو شکر شدن در روز با  
 سایر علامات و غلبه بلغم است رباعی ای گفته عیان بلغم در مرون و حالت شکر از در مرون دیگرگون  
 نافع بود از هر تو اطر فیصل خورد + هر که که در می تقویت از غار یقون و صفت اطر فیصل خورد و خیال  
 گذشت کیفیت تقویت بلغم از غار یقون است که دو شقال از ان یک شقال غار یقون بمونند بیز  
 گذرانیده آمیزند و مخلوط کرده خوردند و غذا نخورد آب خوردن حق النساء یعنی در درگی که  
 آنرا محلول کنند و ترین نیز خوانند رباعی از غرق لسا کسیکه گرد و مخزون + تا دم پیش الم  
 گیرد و افزون و خلطی که سبب است این عارضه + باید که گنی از بدن او بیرون و نقرس در رو  
 بود و رنبدانی انگشت پای و حدوث این علت بیشتر از ماده حاره رقیقه است یعنی از ماده  
 صغرا حدوث گرد و رباعی سازم علاج نقرس + انمون + باشد که از این صطبری راه برون و قی  
 سیکون رگ نیزین و سسل چو را گرا و و صغرا بود و بلغم خون + و ادا الفیصل یعنی بیاری که ساق پا  
 جوان پای فیصل بزرگ گرد و علامت شکر سبوی جراث ساق و در بلغمی عدم جراث رباعی  
 ای گفته زوا فیصل جراث مخزون + هر دم غلط پای تو گردید فزون + خون از تن خود بقصد سبکی  
 و خلط غلیظ پاک بسیار و رون + و والی یعنی علتیکه رگهای ساق قوی گرد و بروی گرد  
 که ظاهر قوی گرد و چون از خون سوداوی بود علامت شکر سبوی رنگ است مائل بسببی و چون  
 از خون بلغمی بود سپیدی رنگ مائل بسببی رباعی گرد و چودل تو از و والی مخزون

صاحب زین کفر بسیار است  
 از تو نیز نگاه مرون از تو  
 تصدیقات شکر شکر  
 مصلح نسا به خون نام کس  
 که درین محل آنج  
 اطباء بران زنده کرده است  
 سابقا نسا از جانند  
 تقدیر کلا شکر است که  
 عرق الذی هو النسا  
 بلغمی در درگی که سببی است  
 در رو با فیصل نوی  
 ایضا نسا نسا که در رو  
 دریم علاجی نیست  
 سودا نسا نسا  
 و اطر فیصل  
 در رو









اماسی است در نهایت سرخی علامتش تیز و در و تیرک زدن است رباعی آنرا که نموده فله  
 اش رود + باید که بچقند آورد طبع فرو + از اثر بر باشن ہی شراب نایج + و از اغذیه اش آب جو ماش کرده  
 صفت شراب نایج و صداع صفراوی دانسته شده حمزه یعنی سرخ باد علامتش سرخی بود که چون  
 انگشت بر روی نهند مائل شود بزردی و چون بر وارند باز سرخ گردد و اکثر عرض او در زردی بود  
 گاهی باشد که تا سینه فرود آید رباعی حمزه چو شود عارض کس سهل جو + تا پاک شود خط صفا  
 تن او + در شام و صبا شن می تعدیل مزاج + شربت رب نجیب کون آب کرده صفت شربت رب نجیب یعنی  
 گشت و کیفیت گرفتن آب کرده دانست کرده را در خمیر گرفته و زیر آتش کنند تا به پرو و بیرون آید آبیکه  
 داشته باشد بگیند ورم ریخی یعنی آماس از باد باشد علامتش ارتفاع با روع و خروج ریح و نرمی  
 آماس رباعی ریخی جو بود ورم زلفاخ مده + کزوی نشود و تازگی باد گره + سیده زملطفت  
 وزیر تحلیل خاکستر گرم کرده بروی می نه + نفاخ چیرا گویند که از وی نفخ تولد کند چون تو سیاه  
 ماطف چیرا گویند که ماده را قیق گرداند چون زرفا و ارسینی ورم الرخو یعنی آماس م تولد این علت از  
 بلغم قیق باقی میباشد رباعی گربا ورم زخوشوی همخانه + زبان نبود که قی کنی ستانه + وانگاه  
 طلا کنی زطل و لظرون + مزوج باب سور و یاد و لانه صفت طلا می ند کور لظرون یعنی لوره اسی  
 چغ مشقال بکوبند و بیزند و بد و چندان آب سرکه و آب مور یا آب ولانه یا قدری عسل شسته بکوبند طلا  
 نمایند خنایز را ماسی بود خرد و محکم رنگ اعضا و بگوشت چسپیده حدوث این مرض از استلا و قوه ورم  
 رباعی هر کس که گرفتار خنایز پیر شده + در مانده این مرض تنقید پیر شده + چون کرده ضما و فلفل و خط زفت +  
 کاش بره علاج و بد پیر شده صفت ضما و ند کور فلفل و مشقال گل خطی که مشقال بکوبند و بیزند و زفت  
 ده ورم بالای آتش بگذازند و همه را بهم برشته ضما و کتد مسکه آماسی بود شکل خنایز را بگوشت  
 چسپیده نباشد و گاه باشد که مقدار خرنزه شود تولد این علت از بلغم غلیظ است رباعی  
 خرنزه دلی که سلو پید کرده + در اثر خسته لان جا کرده + چون ادویه معفنه کرده طلا + آورده  
 بکفت آنچه تمنا کرده و کرا و ویه معفنه و طریق طلا کردن آن آب نارسیده و تو مال

توجه به اینها که در وقت  
 ظاهر شود و مشکل باشد و  
 در کتب کتب  
 فطاس لاطبا گویند  
 کیفیت که به حدیث از تیر کردن  
 کیفیت ای که با هم خندانند  
 در غما بر جو اندازند  
 یکدیگر از اول نخالند  
 این مزاج به سید  
 در تمام و اطفال و در حباب  
 فغانه بر سار ادرام  
 صلبه کالی از خاص  
 در وقت زردی  
 حاکم  
 سینه  
 در وقت زردی  
 حاکم  
 سینه



رباعی کرد و چون ز قاطنت فرسوده + رگش که همان زبان شوی آسوده + بسیار شگاف یکیش را  
 و بروء بیاشروانی از زوتی سوده شمر می که آنرا لقمه خوانند چون از غلبه خون بود علامتش سرخی رنگست  
 رباعی ای گشته دل تو از لقمه آزرده + آزرده گیت از دم طنیان کرده + یا بیم بصحت جویده تیرام بکش او  
 رگ خود و بلین خورده + صفت بلینی که تری و صبح امراض موید رانافع بود و عناب و سیستان از  
 هر یک پنجاه عدد در ترمندی آلو بخارا از هر یک ده مثقال غناب الثعلب و تخم کاسنی نیمه گرفته و گل بوی  
 دریائی از هر یک سه درم همه را در یک پیاله و نیم آب بجوشانند تا نیمه آید صاف نمایند و چهارده  
 مثقال تربخیر سپید و آب حلک کرده و صاف نموده نیم گرم بیاشانند و غذا هم در سقشش او گراه  
 کشید و روقق آب ترمندی کنند و بعد از صفت بلین طبیعت هر شب آب لبون یا غوره با سرکه سبب  
 یا نیم مثقال روغن کهنکس در روغن الظهر معلوم شد بار و عن کبج و قدری گلاب آمیزند نیم گرم بالند و  
 صبح بحمام روند و صفت یعنی جوششها سرخ ریزه که عضورا بگردد چنانچه گوی سوزن نیز نند حد  
 این علت از آنچه غایب تیرست و اکثر طبله او در ایام صیف و برسات میشود رباعی آنرا که صفت بود  
 چو رویش چه شاه + باید که بحمام رود بیگدگاه + در خارج حمام رسد فائده اش با زخم سل آب گرم انشاء  
 بنات اللیل یعنی جوششهای خرد که باخارش سوزش و دو و شبهای سرد بود واسطه تسدید  
 یعنی بنیت گویدن مسامها رخ شود رباعی چون عارضه بنات لیل ناگاه + آید بطبله و در وی سهیل خواه  
 و آنکه بکتاب بر که روغن گل و سیال و قیق با قلا و بیگدگاه + صفت ترتیب او و یه مذکوره آرد با قله  
 پانزده مثقال سقشش و عن گل که صفتش در رساله مذکور شده ده مثقال به آب سرکه قدری همه را هم  
 آمیزد نیم گرم بالند سقشش یعنی جوششی که اکثر بر سر پیدا آید و از وی ریم ظاهر شود و شکل غسل و گاه  
 باشد که رقیق تر بود و گاه باشد که خشک باشد و قسمی با که از وی ریم رقیق ظاهر شود و شیر گویند  
 رباعی از علت سقششات چو شد طال تباه + اگر سیل بصحت بود سهل خواه + سهیل چو شود خورده ز  
 تراک و اشتان + با سرکه ضما و ساز و بیگدگاه صفت ضما و مذکور زاک سیاه و مثقال اشتان نیم مثقال  
 بگردوب بنزد و به آب سرکه برشته ضما و کنند بلجینه از جنس سقشست و آنرا به پارسی نقشه خورد

رباعی که در روغن کهنکس در روغن الظهر معلوم شد بار و عن کبج و قدری گلاب آمیزند نیم گرم بالند و صبح بحمام روند و صفت یعنی جوششها سرخ ریزه که عضورا بگردد چنانچه گوی سوزن نیز نند حد این علت از آنچه غایب تیرست و اکثر طبله او در ایام صیف و برسات میشود رباعی آنرا که صفت بود چو رویش چه شاه + باید که بحمام رود بیگدگاه + در خارج حمام رسد فائده اش با زخم سل آب گرم انشاء بنات اللیل یعنی جوششهای خرد که باخارش سوزش و دو و شبهای سرد بود واسطه تسدید یعنی بنیت گویدن مسامها رخ شود رباعی چون عارضه بنات لیل ناگاه + آید بطبله و در وی سهیل خواه و آنکه بکتاب بر که روغن گل و سیال و قیق با قلا و بیگدگاه + صفت ترتیب او و یه مذکوره آرد با قله پانزده مثقال سقشش و عن گل که صفتش در رساله مذکور شده ده مثقال به آب سرکه قدری همه را هم آمیزد نیم گرم بالند سقشش یعنی جوششی که اکثر بر سر پیدا آید و از وی ریم ظاهر شود و شکل غسل و گاه باشد که رقیق تر بود و گاه باشد که خشک باشد و قسمی با که از وی ریم رقیق ظاهر شود و شیر گویند رباعی از علت سقششات چو شد طال تباه + اگر سیل بصحت بود سهل خواه + سهیل چو شود خورده ز تراک و اشتان + با سرکه ضما و ساز و بیگدگاه صفت ضما و مذکور زاک سیاه و مثقال اشتان نیم مثقال بگردوب بنزد و به آب سرکه برشته ضما و کنند بلجینه از جنس سقشست و آنرا به پارسی نقشه خورد

خواهند علاجش ضما و اشق است رباعی بجزینه ترا چو عارضی بدینا گاه + ریخ و المت کجانی دل  
 یابد راه + باید که پس از تنقیه اش صبر و اشق + با سر که کنی خما و دور بیکه و گاه صفت ضما و ندکو  
 اشق و ه شتقال و شصت شتقال آب سر که حاکم در ریخ شتقال صبر سقوطی سوزه اضافه نمایند ضما  
 کنند فرنگی یعنی آبله فرنگ علامت شش جوشش اعضا و در بند است رباعی در آبله فرنگی ص  
 جاه + بر زخم عدو قوت خود از گاه + فی سیکون از اطرا مکن صحبت + بخور همه چیز طعام بیگانه + هم در  
 علاج آبله فرنگ بعد از فصد و نفج سهیل دهند که مخرج اخلاط ناشه بود رباعی از آبله فرنگ حال تو  
 تپاه + دستت شده از امر صحبت کوتاه + وز هر تنه و و ماه فصد کن کین علت + از فصد شو و نفج  
 بحسب لخواه صفت سهیل که اخراج اخلاط ناشه کند غار بقون بودینه بنیر گذرانیده یکشتقا  
 ایاره فیقراد و دانگ هم آمیخته بشربت بنفشه بسببند و غلوه لها کرده در شربت ندکو غلطا  
 و مخمور بریزد چون در عمل در آید و طبیعت سه چار نوبت اجابت کند سار کلی و صفت مخرج غلطا  
 بسفاج نیم گرفته و غناب الثعلب هر یک سه شتقال گل سرخ و پرسیاوشان و شانه تره از هر یک  
 و شتقال نیلوفر یابی یک شتقال سپستان سی عدد همه را در یک کاسه آب جوشانند چون از  
 نیمه کمتر آید صاف کنند و یازده شتقال شیر خشک در آب آن حل کرده و صاف نموده نیم گرم باشد  
 و چون عمل را در آخر شود شربت قند یا گلاب تخم ریحان رغبت فرمایند و غذا آب نخود آب نخودند که  
 حاجت یازده رباعی شصت سهیل را دو باره عمل آرند هم در علاج آبله فرنگ رباعی در دفع فرنگی  
 در پیش شاه + باید بحدیث بنده نیکو خواه + یا از حب سیاب خور و یاز سفوف + یاد و کند  
 جیوه سخن شد کوتاه + صفت حب سیاب قفل چا شتقال بلبله زنگی سه شتقال کوفته و نیمه  
 سیاه صفت شتقال قند سیاه پانزده شتقال سود میده در و مرغ گاو از هر یک شش شتقال همه را هم  
 آمیزند و آن کزندا سیاه کشته شود پس در و نیم شش سازند و هر روز و بخش غلوه کرده یک بخش را  
 صباح و یک بخش را آخر روز فرود بریزد خود . این اعتدال پوشتند تا وقتیکه صحت شود  
 شیر برنج قند سپید سوخته یا ساسه سوخته و نان مایه و ازنی نمک و پانچم بره

بجزینه

بجواب







روغن نجیب شقیق هم را هم مشتق آینه نشسته یک بخش کنند و بر شب یک بخش را بماند و صبح و حمام  
یا در خارج حمام بسوس کنند و سرکه مالیده باب نیگرم بشویند حکم الا اعضا من عجز حرب  
یعنی خاریدن اعضا که بی کر بود اکثر حدوث آن از مواد رقیقه حاده است رباعی از خارشن  
اعضا پوشوی دلخته تشوشش سد ترا از ان پوسته پیریز کیر از سولات صفرا چون شهید و  
شرب حلوه مغزیته رباعی بی زحمت گرا کیرین نترنگه خاریدن اعضا است ترا میگه و گم ۴ از  
مسملق بی در پی و حمام دوام در مزج رطبه بری بی جانب صحت ره ۴ و بعد از از کباب سهل پیر  
آب لیون یا غوره یا سرکه بر روغن گل یا گنجی بقدری کلاب بر و چه یک در شراب مذکور شد آینه  
نیگرم بماند و صبح و حمام روند ثو قول یعنی زرخ تولد انیر من ز ماده غلیظه بلغمیه یا سودا وید یا  
مرکب از هر دو است رباعی در علت تولد تشوشه ۴ و ادوی پی فهم آن اگر حمله ۴ سازی  
چون قیله بر و اغشش روشن ۴ شام مرض ترا شود مشطه ۴ و اخس یعنی کثره در رمی است  
نزد یک یا خن یا تل بسرنی و در و عظیم کم رباعی در کثره مدت بیان کثره قاعده ۴ کثره شفا ترا  
بود ماده ۴ بکشاگ مسهل خوردی ساز طلا ما ز سرکه و افیون که بری فائده ۴ و مل که بدیل  
شهریست بدترین انواع عش آن بود که غوره داشته باشد رباعی و نبال گرت غنچه صفت نیشا  
دل تنگی تور و یکین نمانده ۴ تضمید بران خردل انجیر و سوز ۴ کز قید و خن که شوی از اوده ۴  
صفت ضماوند کور انجیر خشک جو شایده تهر شده ده عدد سوز و انبیر و ن کروه صفت  
شقیق بکوبند تا همچو مرم شود و خردل شقیق کوفته بنی اضافه نموده نیگرم ضماوند کندر جراج  
که اناسی بود گرم در داخل موفقی باشد که سواد بجانب آن ریخته باشد و ریم کیر رباعی  
هر کس که پی جراج رگ بکشاده ۴ و راه مرض او دوا دوده ۴ باید که کند ضماوند انجیر و بود ۴  
از خوردن و تلخ و تیز باز ایستاده صفت ضماوند کور انجیر تریا شک جو شایده تهر شده بقدر  
حاجت بگریده بکوبند تا همچو مرم شود نیگرم ضماوند کندر و پیله آماسی بود شبیه جراج الا  
این قسم و رم گرم نباشد رباعی باشی جویدر و از پیله افتاده ۴ از روغن ان مبر از کف دوده

تولد انیر من ز ماده غلیظه بلغمیه یا سودا وید یا  
مرکب از هر دو است رباعی در علت تولد تشوشه ۴ و ادوی پی فهم آن اگر حمله ۴ سازی  
چون قیله بر و اغشش روشن ۴ شام مرض ترا شود مشطه ۴ و اخس یعنی کثره در رمی است  
نزد یک یا خن یا تل بسرنی و در و عظیم کم رباعی در کثره مدت بیان کثره قاعده ۴ کثره شفا ترا  
بود ماده ۴ بکشاگ مسهل خوردی ساز طلا ما ز سرکه و افیون که بری فائده ۴ و مل که بدیل  
شهریست بدترین انواع عش آن بود که غوره داشته باشد رباعی و نبال گرت غنچه صفت نیشا  
دل تنگی تور و یکین نمانده ۴ تضمید بران خردل انجیر و سوز ۴ کز قید و خن که شوی از اوده ۴  
صفت ضماوند کور انجیر خشک جو شایده تهر شده ده عدد سوز و انبیر و ن کروه صفت  
شقیق بکوبند تا همچو مرم شود و خردل شقیق کوفته بنی اضافه نموده نیگرم ضماوند کندر جراج  
که اناسی بود گرم در داخل موفقی باشد که سواد بجانب آن ریخته باشد و ریم کیر رباعی  
هر کس که پی جراج رگ بکشاده ۴ و راه مرض او دوا دوده ۴ باید که کند ضماوند انجیر و بود ۴  
از خوردن و تلخ و تیز باز ایستاده صفت ضماوند کور انجیر تریا شک جو شایده تهر شده بقدر  
حاجت بگریده بکوبند تا همچو مرم شود نیگرم ضماوند کندر و پیله آماسی بود شبیه جراج الا  
این قسم و رم گرم نباشد رباعی باشی جویدر و از پیله افتاده ۴ از روغن ان مبر از کف دوده





علائق تشنه دائمی و در پشت و از جا در آمدن و خواب سست و سوزن جانشند باشند ریاضی و  
 جدری در دهان فرسائی - با مائش حدس آنکه مائش آبی از شربت عناب شود به بودت +  
 با آب گلاب عنایت فرمائی، و اگر آبله در روز ششم و هفتم بروزند کند هر روز و شقال  
 باویان پنج عدد و انجیر چوشانند و صاف کنند و بشربت عناب که صفتش در برسام و انجیر  
 شیرین کرده دهند و در غذای نکره با ویان سبز اندازند و اگر بسیار طفلان باشد با و شیر آب استوری  
 کند که شکر بر نیز فرماید و نزدیک نظهور آبله کت پایش احضار کنند و کافور بسبر و آب کشنیز تر  
 حل کرده در چشمش چکانند تا آبله از چشمش بیرون نیاید و در شیر و هم چهارم آبله السوزن طلا  
 با نقره خالی کنند تا روی خشکی نهد و اگر در زیر روی خشکی و خوب صندل در هوای گرم و خوب  
 کرد و در هوای سرد و در آبله و در کت حصیه یعنی سرخه علائق تشنه پیچی و بد بوی نفس و اندوه  
 و اضطراب بچوانی و تشنگی است رباعی در سرخه بعد روز ثالث ترشی زنهاریده و گزبه بیارگشی  
 و در نقیبه سعی کن بر ذراول، رنگ ن چودوم شود و اگر نیز بهشی + ایضا در علاج حصیه  
 رباعی از علت حصیه ای که خونین جگری + از بودن اینم فرمایند و دوری + سیدان که علاج  
 تست نزد یک حکیم + در شربت و در غذا علاج جدری + باید دانست که صاحب ببری و حصیه  
 باید در بلا و یکسوا اینر مائش خشکی و گرمی بود چون اکثر بلا و خراسان و غیر آن شربت و غذا کند که شود  
 در سینه و آب دهند و آنه رخصت فرمایند اما در بلا و یکسوا اینر مائش بلسوری باشد چون سمرقند و  
 بخارا و کابل و غیر آن و بلا و یکسوا اینر مائش بل بتری بود چون هر موز و تندار و در اکثر بلا و  
 و غیر آن باید که صبح عناب بهیت عدد با ویان تخم کرفس هر یک و شقال یا با ویان سبز و شبت  
 سبز انداخته تخم کاسنی نمکوفته یک شقال و نیم همه را در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید  
 صاف کنند و با ویان سبز یا شبت سبز انداخته مقرر کنند و از سینه و آنه منع فرمایند کلفت که  
 آنرا مائش گویند و برش که آنرا کنجی که خوانند و خیدران که مشابه کلفت بود الا آنکه  
 از جلد بلند تر و شمش که نقطه های سرخ رنگ بود بر ظاهر جلد حدت و نیز مائش از کشته شده

نظرا آنست که چون آبی  
 بچکان شکر و در روز ششم و هفتم بروزند کند هر روز و شقال  
 با ویان پنج عدد و انجیر چوشانند و صاف کنند و بشربت عناب که صفتش در برسام و انجیر  
 شیرین کرده دهند و در غذای نکره با ویان سبز اندازند و اگر بسیار طفلان باشد با و شیر آب استوری  
 کند که شکر بر نیز فرماید و نزدیک نظهور آبله کت پایش احضار کنند و کافور بسبر و آب کشنیز تر  
 حل کرده در چشمش چکانند تا آبله از چشمش بیرون نیاید و در شیر و هم چهارم آبله السوزن طلا  
 با نقره خالی کنند تا روی خشکی نهد و اگر در زیر روی خشکی و خوب صندل در هوای گرم و خوب  
 کرد و در هوای سرد و در آبله و در کت حصیه یعنی سرخه علائق تشنه پیچی و بد بوی نفس و اندوه  
 و اضطراب بچوانی و تشنگی است رباعی در سرخه بعد روز ثالث ترشی زنهاریده و گزبه بیارگشی  
 و در نقیبه سعی کن بر ذراول، رنگ ن چودوم شود و اگر نیز بهشی + ایضا در علاج حصیه  
 رباعی از علت حصیه ای که خونین جگری + از بودن اینم فرمایند و دوری + سیدان که علاج  
 تست نزد یک حکیم + در شربت و در غذا علاج جدری + باید دانست که صاحب ببری و حصیه  
 باید در بلا و یکسوا اینر مائش خشکی و گرمی بود چون اکثر بلا و خراسان و غیر آن شربت و غذا کند که شود  
 در سینه و آب دهند و آنه رخصت فرمایند اما در بلا و یکسوا اینر مائش بلسوری باشد چون سمرقند و  
 بخارا و کابل و غیر آن و بلا و یکسوا اینر مائش بل بتری بود چون هر موز و تندار و در اکثر بلا و  
 و غیر آن باید که صبح عناب بهیت عدد با ویان تخم کرفس هر یک و شقال یا با ویان سبز و شبت  
 سبز انداخته تخم کاسنی نمکوفته یک شقال و نیم همه را در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید  
 صاف کنند و با ویان سبز یا شبت سبز انداخته مقرر کنند و از سینه و آنه منع فرمایند کلفت که  
 آنرا مائش گویند و برش که آنرا کنجی که خوانند و خیدران که مشابه کلفت بود الا آنکه  
 از جلد بلند تر و شمش که نقطه های سرخ رنگ بود بر ظاهر جلد حدت و نیز مائش از کشته شده

حصیه

کلفت آنست که در کت  
 سیدان که علاج  
 تست نزد یک حکیم + در شربت و در غذا علاج جدری + باید دانست که صاحب ببری و حصیه  
 باید در بلا و یکسوا اینر مائش خشکی و گرمی بود چون اکثر بلا و خراسان و غیر آن شربت و غذا کند که شود  
 در سینه و آب دهند و آنه رخصت فرمایند اما در بلا و یکسوا اینر مائش بلسوری باشد چون سمرقند و  
 بخارا و کابل و غیر آن و بلا و یکسوا اینر مائش بل بتری بود چون هر موز و تندار و در اکثر بلا و  
 و غیر آن باید که صبح عناب بهیت عدد با ویان تخم کرفس هر یک و شقال یا با ویان سبز و شبت  
 سبز انداخته تخم کاسنی نمکوفته یک شقال و نیم همه را در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید  
 صاف کنند و با ویان سبز یا شبت سبز انداخته مقرر کنند و از سینه و آنه منع فرمایند کلفت که  
 آنرا مائش گویند و برش که آنرا کنجی که خوانند و خیدران که مشابه کلفت بود الا آنکه  
 از جلد بلند تر و شمش که نقطه های سرخ رنگ بود بر ظاهر جلد حدت و نیز مائش از کشته شده

کلفت





ورساده بداد کثرت اخباری، باید که بعیشت گذرد و مردی با کثرت محبت نباشد کاری +  
 احوط السمن یعنی بسیاری فریبی تولد انیرض از کثرت رطوبت است رباعی از کثرت فریبی  
 ترا ماری + خود را بره علاج من غمخواری + چون عیش ز غیر مناسبت بود + باید ز تو جام را خطبیار  
 علاج گزیدن جانوران لدغ آنچه یعنی گزیدن مار رباعی باشد چو ز لدغ حیوات  
 غمناکی + که جامل حلم صاحب را کی + فرما که بشمشه حجابت بکنند + زان پس نند ز غمش  
 رایاکی + لدغ العقرب یعنی گزیدن کژدم خواه جواره بود خواه غیر آن رباعی هر که رسید  
 ز عقرب از چیزی + زخمیکه دست کند از عیش بری + چون قصد تو مینماید بود سیر و نمک + میسازد  
 کرده مقصود بری + اشارت بانکه خوردن کفر عقرب گزیده را منکست رباعی ای آنکه شیوه  
 خورده بروی + گویم تو از بزرگی دیگر فردی + عقرب چو ترا گزد به رنگ که هست + هوشوار  
 که گزیده خوردی مردی + شمش از تمیلا یعنی گزیدن جانور و بلیه که بدترین انواعش  
 سهرست که شهاب باشد بگسی که گردش و چرخ میگردد رباعی آنرا که گزد و تمیلا از بهر سی +  
 باید که منقون کرده شونیز روی + و انگاه بر آب گرم و اشخار و نمک + مرهم کنی و بموضع نهش نهی +  
 سفوف داروی سوره را گویند که گفته زندیال بشرتی از شر تها آمیزه میل کنند لسع الزنبور  
 یعنی گزیدن کاین از جواهر صی آنست که چون بر پوش مرده نشینند و بگز و انسان را در همان روز  
 بپاک کند رباعی آنرا که گزید و کایر بر بری + باید که ز روی دست بر فرق نهی + سیبوس سکنجبین  
 پس از آن + بموضع زخم ز روی سر که نهی غرض کلب الکلب یعنی گزیدن سگ یوانه و علاست  
 سگ یوانه آنست که شمش مزج کرده و لعاب از وانش رفتن گیرد و سرد پشیا فکنده و دم وید  
 هر دو پای خود داده و ز زمین کشد و در رفتن مثل ستان بود و بهر چه رسد حمله کند و آواز نکند  
 سگان از دمی گزیده چون باور سنداوی تملق کنند بکرت دم و غیره چنانچه رسم کلاب است  
 و گزیده سگ یوانه را بعد از یک هفته حالتی عارض شود مثل یوانگی و دوست داشتن تنهایی  
 اگر نیز آن بودن روشنائی و ترسیدن از آب و آتش رباعی هر که تن ترا درین وحشت جای

افراط السمن لدغ العقرب  
 کثرت اخباری  
 کثرت محبت  
 کثرت فریبی  
 کثرت رطوبت  
 کثرت غمخواری  
 کثرت عیش  
 کثرت شمش  
 کثرت زخم  
 کثرت سگ  
 کثرت سگ یوانه  
 کثرت سگ کلب الکلب  
 کثرت سگ مزج کرده  
 کثرت سگ یوانگی  
 کثرت سگ دوست داشتن تنهایی  
 کثرت سگ ترسیدن از آب و آتش



وزخم سگ و یوانه کن زخم فرسای + از بهر طلا ارباب می سپرز و پس از آن خاکستر تاک و سرکه بروی  
 افزای علاج کسیکه او را زهر و او را باشند و باید دانست که زهر گندم نوح بود سعدنی و نباتی و  
 حیوانی سعدنی چون سیاه سم الفار و در سنگ و زنگار و زاک و آهک و زنجیر و زهره بلور و نباتی  
 چون بیشین یعنی میله تیلیه بلا در یعنی بهلا نوره و ترب سپاه و افیون و نفث بز و یعنی مردم گیاه و  
 حیوانی چون ذرا بیج و زهره افعی و زهره پلنگ و مردم گوزن و مگس سبز و در نیمستان باشد  
 و زراع سرخ که در دریا باشد و کیاب گوشت که بخار بر نیامده باشد ریاضی چون دست و دهن و زهر  
 سمیت با حالی + کزینج شوی بر راه عم پامالی + از بهر خلاصیت به نزدیک حکیم + کافی بود از مخلصه  
 شتقالی + شراب آشایدن ست و سم زهرست و مخلصه تخمیت شبیه به تخم کشنیز و طریق اختیار  
 کردنش آنست که یک شتقال از روی نیمکوب ساخته در نیم پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف  
 کنند و بده شتقال قند سپید شیرین کرده دو درم روغن زیت بار و روغن گاو اضافه نمایند  
 و نیم گرم بیاشانند و غذا اگر او بشیر گاو خورد نافع باشد انشاء الله تعالی خاتممه با تمام سیده و اختتام  
 انجامیده تسوید این بیاض و تشریح این ریاض بر زهر زهره از ماه مبارک رمضان بسال  
 + نهصد و هفتده از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم نظر رسیده +

از کج بیان  
 مگر سر زهره  
 است بیان  
 کرده تقویت  
 اقطاب خوانند  
 فی الفیض مخلصه  
 سید  
 حرم  
 شیرین  
 بر کف دست  
 بپوشانند  
 و در  
 کف دست  
 بپوشانند  
 ۱۲

تکمیل

شروع رسائل متعلقه طب یوسفی

سته ضروریه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المنعم بحیوة النفوس وصحة الاجسام والصلوٰة علی و اضع قانون الشرع و من متعبه  
 الی یوم القیام ما بعد این نسخه ایست موسوم بستمه ضروریه که توجیه بدان از اثره الطاهر سلطان صحت است

و تاصل دوران از مراسم باب و کا و فطنت نشووی ز زبان خسروی ترتیب یافت ، کاسمان  
 با رعطایش بر بناقت ، داور و دوران همایون شده که بست ، پیش خاک برگشت افلاک نسبت  
 آنکه ماه برج تکمیل آمده ، آفتاب ملت و درین آمده - آنکه از اول و پاک مصطفی است ، آنکه ستر پای  
 او نور صفاست ، آنکه چون ماه از صفا تا بنده شد ، آنکه بخوش روزگارش بنده شد یوسف  
 زاندم که از نجات سعید ، آمده او را غلام ز خرید ، خرد عاصی او نگوید روز شیب ، خرد ضای او  
 بخوید روز و شب ، با و تا بر پا است چرخ نیلگون ، دولت و اقبال به هر دم فزون ، برو نشه برگز  
 غبار غم سواد ، یکسر سوزم او کم سواد ، مقدمه باید دانست که عرض از طب و امرست یکی  
 حفظ صحت و دیگری ازان مرض و حفظ صحت از ازاله مرض سهل و مهم است از برای آنکه علاج را  
 طبیب حاذق باید که بر تشخیص و معالجه و احتیاط کلی باشد و طبیب حاذق نادیده باشد و اگر طبیب حاذق پیدا شود  
 شاید که مرض از امراضی بود که معالجه پذیر نبود و اگر معالجه پذیر باشد شاید که اسباب معالجه مهیا نشود و  
 زبان معالجه بگذرد و اگر اسباب معالجه مهیا شود شاید که مرض اطاعت طبیب نکند اگر مرض اطاعت طبیب کند  
 شاید که قوت مرض و مانکن زبان معالجه و اگر قوت مرض فاکند و معالجه شود و اثر ضرر و از اجابت  
 تحلیل جوارت غریزی و غیر آن در بدن بماند لهذا حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 که الاحتمال افضل من الدوا پس بر همه کس واجب و لازم است که حفظ صحت خود کند و حفظ  
 تبصره در شش چیز میسر شود که آنرا سه ضروری گویند اول از ستمه ضروریه است  
 که محیط است بابدان و محتاج است انسان بان از برای تعدیل روح به استنشاق و اخراج  
 فضلا تشرب و نفس با دوام که هوای مذکور صافی و معتدل بود و مخاطبها باشد و از بخار است  
 و اشجای همیشه و نباتات رویه و تن چغیه و دو و بخار و اشغال نهها حافظ و محدث صحت باشد و  
 چون تغیر شود حکم او محدث مرض موجب عسر و آزار آن گردد و آن سه ضروری است طبیع بود  
 یا غیر طبیعی و غیر طبیعی رضا و طبیعت است یا غیر رضا و تغیرات طبیع تغیرات فصلی است و مراد  
 به تغیرات فصلیه تغیراتی است که حاصل شود در هوا به سبب انتقال از فصلی به فصلی و لابد است

از تعریف فصول بحسب اصطلاح اطباء پس گویم که ربیع نزدیک ایشان زمانی است که پیدا  
 شود در وقت نشوونباتات و اشجار و محتاج نباشد انسان در پوششش معتدبه از جهت برودت  
 و تبریح معتدبه از جهت حرارت و خریف زمان مقابل ربیع است و تصیف جمیع زمان حار و شتا  
 جمیع زمان بار و نزدیک است که ربیع پیش ایشان اول فصل باشد پس با بعد از آن تقیلاً تا نصف ثور باشد و چنان  
 مقابل و صیف و شتا آنچه منیهاست پس هر یک از ربیع و خریف آن فصل بود از هر یک از صیف و شتا  
 و هر فصلی مورت امراض است که مناسب آن فصل بود و مزیل مضاد آن مثلاً فصل حار و طرب  
 مورت امراض حار و طرب است و مزیل امراض بار و یا بسنت و فصل بار و طرب مورت امراض  
 بار و طرب است و مزیل امراض حار یا پس است و تغیرات غیر طبیعی که مضاد و طبیعت  
 نیست یا از اسباب سماوی می باشد و یا از اسباب ارضیه اما از اسباب سماوی چون  
 مجتمع شدن شمس یا کسری از دراری که عبارت است از کواکب کبیره و کثیره الفلک و چون شمس  
 و زهره و شوری قلب الاسد و غیره در درجه باد و دقیقه که شمس اوست باشد چه اجزای آنها با  
 شمس موجب زیادتی حرارت هوا میگردد و اگر چه در شتا باشد و اما اسباب ارضیه چون اختلاف  
 مساکن از جهت عرض بلد یا مجاورت بحار یا جبال یا از بسته وضع یا تنوع تراپ و تنوع بلد  
 مقدار بعد بلد است از خط استوا که در نهایت استمال است و اقلیم ثانی و ثالث مفرط  
 الحار است و سادس و سابع مفرط البرودت و رابع از جهت نزدیک بودن با غده ال و مجاورت  
 بحر طرب هو است و بلد بحر می که در میان یا کنار دریا بود و طرب است و اگر گرمی و سردی  
 معتدل از جهت عصیان هوا بر موثر باشد یعنی که متسخن نمیشود از سخن در صیف و متبر و شتا  
 از سرد و شتا بواسطه غلظت هوا و رطوبت بگذارد و قبیل شرانی است و جهت منع او میوب  
 ریاح شمالیه بارده را و صیب او ریاح جنوبیه را و عکس شعاع تمسین بر بلد و جنوبی سرد است از  
 جهت منع او میوب ریاح حاره جنوبیه را و صیب او ریاح باریه شمالیه را و تمام عکس شعاع  
 شمس بر بلد و تنوعی افضل است از شمس قی از جهت بتمس قی شمس از جهت از سرد و شتا

حل نه جوز  
 بیسکه جگر بسا  
 سرطان همه سینه  
 ساهان بملک اسج  
 نیمان عفره قوی  
 لایک گه مده  
 جدی دلو حوت  
 مانگه بمانگه حوت

بیتا کله  
 حطیب  
 اسج مانگه  
 واجب  
 اویاس بار و طرب

تغیرات  
 در وقت نشوونباتات  
 از جهت برودت  
 و تبریح معتدبه  
 از جهت حرارت  
 و خریف زمان  
 مقابل ربیع است  
 و تصیف جمیع  
 زمان حار و شتا  
 جمیع زمان بار  
 و نزدیک است  
 که ربیع پیش  
 ایشان اول فصل  
 باشد پس با بعد  
 از آن تقیلاً تا  
 نصف ثور باشد  
 و چنان مقابل  
 و صیف و شتا  
 آنچه منیهاست  
 پس هر یک از  
 ربیع و خریف  
 آن فصل بود  
 از هر یک از  
 صیف و شتا  
 و هر فصلی  
 مورت امراض  
 است که مناسب  
 آن فصل بود  
 و مزیل مضاد  
 آن مثلاً فصل  
 حار و طرب  
 مورت امراض  
 حار و طرب  
 است و مزیل  
 امراض بار و  
 یا بسنت و فصل  
 بار و طرب  
 مورت امراض  
 بار و طرب  
 است و تغیرات  
 غیر طبیعی  
 که مضاد و  
 طبیعت نیست  
 یا از اسباب  
 سماوی می  
 باشد و یا از  
 اسباب ارضیه  
 اما از اسباب  
 سماوی چون  
 مجتمع شدن  
 شمس یا کسری  
 از دراری که  
 عبارت است  
 از کواکب  
 کبیره و کثیره  
 الفلک و چون  
 شمس و زهره  
 و شوری قلب  
 الاسد و غیره  
 در درجه باد  
 و دقیقه که  
 شمس اوست  
 باشد چه اجزای  
 آنها با شمس  
 موجب زیادتی  
 حرارت هوا  
 میگردد و اگر  
 چه در شتا  
 باشد و اما  
 اسباب ارضیه  
 چون اختلاف  
 مساکن از  
 جهت عرض  
 بلد یا مجاورت  
 بحار یا جبال  
 یا از بسته  
 وضع یا تنوع  
 تراپ و تنوع  
 بلد مقدار  
 بعد بلد است  
 از خط استوا  
 که در نهایت  
 استمال است  
 و اقلیم ثانی  
 و ثالث مفرط  
 الحار است  
 و سادس و  
 سابع مفرط  
 البرودت و رابع  
 از جهت  
 نزدیک بودن  
 با غده ال و  
 مجاورت بحر  
 طرب هو است  
 و بلد بحر  
 می که در  
 میان یا کنار  
 دریا بود و  
 طرب است  
 و اگر گرمی  
 و سردی معتدل  
 از جهت  
 عصیان هوا  
 بر موثر باشد  
 یعنی که  
 متسخن  
 نمیشود از  
 سخن در صیف  
 و متبر و شتا  
 از سرد و شتا  
 بواسطه  
 غلظت هوا  
 و رطوبت  
 بگذارد و  
 قبیل شرانی  
 است و جهت  
 منع او میوب  
 ریاح شمالیه  
 بارده را و  
 صیب او ریاح  
 جنوبیه را و  
 عکس شعاع  
 تمسین بر بلد  
 و جنوبی سرد  
 است از جهت  
 منع او میوب  
 ریاح حاره  
 جنوبیه را و  
 صیب او ریاح  
 باریه شمالیه  
 را و تمام  
 عکس شعاع  
 شمس بر بلد  
 و تنوعی  
 افضل است  
 از شمس قی  
 از جهت  
 بتمس قی  
 شمس از  
 جهت از سرد  
 و شتا



شدن ابله از بر دلیل بسبب شمس قویه و غشیه و از جهت منع و ریاح مشرقیه را که افضل است  
از مغربیه از جهت پیوسته شرقیه اول نماز بصاحب حرکت شمس پیوسته مغربیه آخر نماز بصاحب  
حرکت بلدم رفع امواج و ابروست از منخلف و بلدستوی اصحست و تراب کبیریه محبت و  
سستی و ترقی دم و تراب تر یعنی زمین آب خیر که آتش جاری بود و در حضرت با صومعه شود و طبع  
و معنی است و ستوی و ستوی ابدان است و هوای بار و جو و مضم و محسن چون و قدرت کلام  
و نزله و تسرع و فالج و رعشه است و هوای حار مرخی و ضعف و مکرر جو اس و ششقل باغ  
و مولد خلاق و حیات و رسد است و تغییرات غیر طبیعی که مشاء و طبیعت است چون و با که  
کنایت است از غفونت و اعنونی که بیرون رود بان عفت است اصلاح مو برین و سائر  
چیزیکه متوقع است از چون تعدیل بدن و غیره دوم از سته ضروریه ماکول و مشروب  
است و حفظ ماکول و مشروب چنان توان کرد که از غذا مانا برمان کند ماکول خمیری که در خورد  
پخته باشند و برنج و نخود و گوشت گو سپند یکساله و بزغال و تیه و گبک و ساج و زرده  
تخم مرغ نیم برشت و از میوه های تر خرپوزه شیره بن آب و انگور نازک رسیده و سیب  
خوشه و آرد و ناسپاتی و آنا بیدانه و آنچه تازه اقتصار نمایند و التفات نکنند غذا  
و دای چه ن خشنخاش و کاه و اسفناخ و غیره مگر برای تعدیل مزاج با ماکول و طعام خورد مگر  
و قتی که اشتها صاف پیدا شود و علا نشانی است که بعد از غذا باشد استعمال غذا و معده  
از روغیکه نخور شود از طعام سابق لطعم از نفخ و قراقر خالی باشد و علامت رغبت کاذب  
آنکه برضایان این بود و باید که هنوز رغبت طعام باقی باشد که بس کنند و خورد را از او حال نگذارند  
نه در زمانه بسیار است و ضرر تکسده الوان که چند نوع غذا در یک وقت خوردن  
و اولی از زمانه اکل که در مدت زمان اکل او را از گردانیدن نزدیک است بضر او حال  
و حکما گفته اند که بهترین نوع غذا در طعام خوردن آنست که در روز سه نوبت اختیار  
نمایند یک نوبت صبح و آخر روز و یک نوبت پیشین و این مختار شیخ است و بعضی گفته اند



که در ششانه روزی دو نوبت چنانچه فاصله میان دو نوبت از شش ساعت کمتر نباشد و بعضی گفته اند  
 که در شبانه روز یک نوبت و پیش از بیداری این اسلیم است و باید که غذای لذیذ اختیار کنند بشرط عدم  
 افکند و با دست نکلن بر نغمه که زینت طعام را ساقط گرداند و کاپی آرد و بر جاسف که مردم را بر روی  
 لانه و پیر گرداند و بر جلوه که است تا از بهر دستخیز بدن که بدین را خشک و انفرسازد و دفع  
 کند زهرت جلور ایچا سفوف جاسف و افجلو و تغذیه ایچا و مالج و مالج ابه فقه و پیر نکلند و صحت که پیر نکلند  
 در صحت چون ناپیر نکلند است و در صحت مرض مراعات عادت و دفع اکمل و غیره واجب است و گسایه  
 عادت کنند استمرا را نگیرد و باید که مغز نشوند به آن و بتدریج ترک کنند و باید که غذای دو  
 مبر و فاسق بود و صفی بود و در طب بلغمی مسخن و بلطف و سوداوی سخن مرطبت و نهی کرده اند  
 مجربان از جمع میان شید و آبی و ترشی و تیه و قحی و سیر و مزه و قرب و کبوتر بچه و پیاز و پودنه و بنا  
 و جذبات و ترپزه و کسین انگور و کار و آنار و هر کسیه و سرکه و برنج و نهی کرده اند از جمع میان آب  
 چاه و آبار و در اصل میانه آب نه است و بهترین آبی از آبار نه است که این نیست  
 صفت داشته باشد اول جاری بود و بناک پاک یا سنگ و دوم منحد بود و بسوی اسفل سوم  
 از چشمه بیاید بود و چهارم شصت الوزن باشد و پنجم بسیار باشد ششم شین بود و هفتم تیز و  
 تند بود و هشتم از جنوب به شمال یا از مغرب به مشرق رود و اینها اوصاف در و ریای گنگ  
 رود و میانه یافته میشود و آب چشمه خالی از غلطی نیست از برای آنکه از آفتاب و باد که بلطف  
 او نبرد و ترست و آب کار نیز از چشمه رود است و آب چاه از آب کار نیز و آب نزه از  
 آب چاه و باید که آب را بعد از شروع غذا و در مضام خورد و مدت آن را دو ساعت نیم  
 مقرر کرده اند و بر بالای سیوه خاصه خیزد و در عقب مباشرت و بعد از حمام و در میان طعام  
 آب نخوردند گر ساینکه سده ایشان گرم باشد و علامت گرمی سده آن است که آن خوردن  
 در میان طعام رغبت قوی گرداند و در مضام نقصان واقع نشود و سوم از سده و ریه حرکت  
 و سکون بدنی است و چون حرکت بدنی با اعتدال باشد بدن را قابل غذا سازد



چون جنام و استقامت قوی معده است و چون باز و غشیان و قوی عارض شود نفع تمام و بدید با خراج  
 فتول باید که مبادرت نماید بچسبیدن آن مگر وقتیکه با فراط انجماد و خون ضعیف شود و در لنگ از جمله  
 انواع ریاضت است و اقسام آن شش بخش و املس و صلب و لین و کثیر و قلیل بخش  
 فضلا تحلیل و بدوزنگ روی را سرخ گرداند و بدن را فربه سازد و بجزب و هم بسوی خارج  
 و املس رنگ روی را سرخ گرداند و بدن را فربه کند اما کمتر از بخش و صلب اعضا را محکم سازد  
 و فضلات را تحلیل دید و لین سست کند عضویا و تحلیل نهد بدگراندگی کثیر فضلات را تحلیل نهد  
 قلیل تحلیل نهد معتدیه و باید که ریاضت در میان و لنگ اسعد و لنگ استر و اد واقع شود  
 پس و لنگ استعدا و آن باشد که از و لنگ لین بتدریج به صاحب آیند و و لنگ استر و اد  
 آنکه از صلب بلین گرایند چهار هم از سته ضروریه حرکت و سکون نفسانی  
 است و لازم حرکت نفسانیست حرکت روح یا بسوی خارج چنانچه در غضب یا قلیا قلیلا  
 چنانچه در فرج یا بسوی داخل و قضا چنانچه در فرج قلیلا قلیلا چنانکه در تعجم یا بسوی اصل  
 و خارج چنانکه در خجلت و هم و ایضا لازم حرکت نفسانیست سکون یا تیرک الیه و برودت  
 یا تیرک عنه و افراط سکون نفسانی میرد و مبلد است و افراط حرکت نفسانی مهلک است  
 پنجم از سته ضروریه نوم و تقیظ است و نوم در غلامی معده میرد دست با انحلال روح  
 و نوم نهار مفسد لون و مخری قوی نفسانی و مورت صلابت طحال است و چون عادت شود  
 جائز نیست ترک آن مگر بتدریج و سه مفراط ضعیف و مانع و مسی منجم به تحلیل مادی است  
 و نفاس موجب تخریب طبیعت و فساد غذاست ششم از سته ضروریه احتباس و استفراغ  
 است و افراط استفراغ بالذات مجفف و میرد بدن است از جهت انحلال بطوبات و ارواح  
 و ردو بالعرض ممکن است که سخن و مرطب بود چنانکه خلط خارج باره و یا بس باشد  
 و نزدیک خروج آن حرارت و رطوبت بر بدن مستولی گردد از جهت بیجان حرارت  
 و رطوبت به سبب زوال ضد که برودت و یسوست است و لازم افراط احتباس

سده و عفتت و سقوط اشتها و ثقل بدن بود و الله اعلم خاتمه سیاق و سیال نصد و  
چل و چار به سمت ختم صورت تمامه این محقر که یاد فائده مند بهر آفاق را چه خاص و عام به

شروع رساله دکه لکل النبص

### بسم الله الرحمن الرحيم

استمداد رب العالمین النافع الحکیم العلام والصلوة علی زبده الانبیاء و اولاده الکرام  
و اصحاب الاعظام اما بعد پوشیده همانند که این سطرخی چندست از صناعت طب در اوله نبض  
بر حال بدن که جهت طالبان این فن مرقوم شد و بدلائل النبص موسوم گشته ریاضی  
دارد و اسید یوسفی که در امده قبضه گیرند زین چه خارج علمه خلق عالم شوند زین مخلوطه  
مانند از آفت زمان محفوظه به آنکه نبض حرکت اسپند است و گویند که جمعیه از ادعیه  
روح مرکب نایب اطباء و انقباض صفت تعدیل روح بنسیم و اخراج قفلات برود نفس  
و اجناس اوله نبض یعنی چیزی که نبض نبوسط آنها دلالت کند بر حال بدن ده است ++  
جهت اول ما خودست از مقدار انبساط و انقباض شیه است از برای آنکه اقطار  
مستقیم است طول و عرض و عمق و نبض در هر یک از اینها یارانه است یا ناقص یا معتدل  
و از هر سه در سه نه حاصل میشود و آن اینست طویل کثیر معتدل بینما عرضین  
ضیق معتدل بینما مشرف منخض معتدل بینما طویل آنست که احساس کرده شود  
اجزای او در طول اکثر از مقیس علییه که نبض صحیح باشد که آن شخص و بیشتر کثرت حرارت  
تقصیر آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول اقل از مقیس علییه و سبب قلوت حرارت  
معتدل آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول مساوی مقیس علییه و سبب تعسط حال  
بینماست عرضین آنست که احساس کرده شود اجزای او در عرض اکثر از مقیس علییه  
و سبب کثرت رطوبت است ضیق آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض اقل  
از مقیس علییه و سبب قلوت رطوبت است معتدل آنکه احساس کرده شود اجزای او



در عرض مساوی مقیاس علیه و سببش توسط جان مینما است مشرف است آنست که احساس کرده  
 اجزای او در ارتفاع اکثر از مقیاس علیه و سببش کثرت حرارت است مستحق آنکه  
 احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع احوال از مقیاس علیه و سببش کثرت حرارت است مستحق  
 آنست احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع مساوی مقیاس علیه و سببش توسط جان مینما  
 است و اقسام تسعه مذکور به اعتبار مقدار اینساط باسط است هرگاه که ترکیب کرده  
 شود هر یک از ترکیب ثنائی و ثلاثی نسبت و هفت قسم میگردد و فی ترکیب به ثنائی  
 و ثلاثی جهت استحالت رباعی و مافوق آنست از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه  
 جمع نمیشود مگر آنکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین و قطر واحد محال است چون  
 اعتدال در قسم منع زیاده و نقصان و همچنین زیاده و نقصان در قسم ممنوع الا اجتماع  
 ضابطه در ثنائی آنست که گرفته شود قسمیکه در قطر طول است و ترکیب کرده شود  
 با قسمی که در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم دیگر بعد از آن ترکیب کرده شود با قسمی که  
 در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم دیگر بعد از آن گرفته شود قسمی که در قطر عرض است  
 و ترکیب کرده شود با قسمیکه در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم دیگر مجموع نسبت  
 و هفت باشد چنانچه درین جدول تصویر کرده شد

مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع
مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع
مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع
مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع	مربع

و ضابطه در ثلاثی آنست که دائم حفظ کرده شود و سوم پس اعتبار کرده شود و قسم هفتم  
 یکی از سه وجه چنانچه گرفته شود طویل از وسط طویل و عرض از قطر عرضی پس حاصل کرده شود  
 طویل عرضی پس این حاصل گردانیده شود ثلاث از برای آنکه طویل عرضی یا مشرف باشد